

تأثیر اختلاف دیدگاه اصولیان در استصحاب نسبت به خیار غبن و عیب

محمد خانی^۱، محسن آذیر^۲

^۱ استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی، وکیل پایه یکم دادگستری، سطح سه حوزه علمیه قم.

^۲ دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت معلم تهران، مدرس دانشگاه، سطح سه حوزه علمیه قم.

نویسنده مسئول:

محمد خانی

چکیده

اختلاف فتوای فقها در ابواب فقهی اسباب مختلفی دارد. یکی از اسباب اختلاف فقها در باب اصول فقه و به‌ویژه اختلاف در اصول عملیه است. اختلاف دیدگاه اصولیان در اصول عملیه و به‌ویژه استصحاب صرفاً جنبه نظری نداشته و باعث ایجاد اختلاف در فتاوی ایشان در ابواب مختلف فقهی شده است؛ مانند اختلاف فتوا در مساله بقای خیار غبن در صورت پرداخت مابه‌التفاوت به مغبون که در صورتی که غابن مابه‌التفاوت را به مغبون بذل کند، آیا خیار غبن برای مغبون همچنان وجود دارد یا خیر؟ که این مورد از مصادیق شک در مقتضی است. یکی دیگر از مسائل مطرح شده در بحث خیار عیب است که اختصاص به اختلاف طرفین معامله در حدوث عیب بر مبیع دارد. همچنین در مساله فوریت یا تراخی اعمال خیار غبن نیز اختلاف فقها ناشی از اختلاف در استصحاب است. این مقاله ابتدا به بررسی اختلاف نظر اصولیان درباره استصحاب می‌پردازد و سپس اثر آن در سه مساله فوق را بررسی می‌کند. روش تحقیق هم توصیفی تحلیلی می‌باشد. نتیجه بحث هم از این قرار است که اختلاف نظر فقها در بحث استصحاب منشأ اختلاف در بحث خیار عیب و غبن است و فقها هم بسته به دیدگاه خود در استصحاب در اینجا فتوا و رأی مختلفی اظهار داشته‌اند.

کلیدواژگان: اسباب اختلاف، استصحاب، خیار غبن، خیار عیب.

مقدمه

یکی از مباحث مهم اصول فقه، اصول عملیه است و اصل استصحاب در میان این اصول از جایگاه ویژه ای برخوردار است و تتبع در کاربرد آن در استنباط مسائل فقهی، همچون باب معاملات و خيارات اهمیت بحث های مفصل از آن را در اصول فقه تعلیل می کند. اما تبیین مباحث متعدد استصحاب در اصول فقه بدون توجه به موارد کاربرد اجرای آن در فقه موجب شده است که شان و اهمیت اتخاذ هر یک از مبانی اصولی آن، از نظر صاحب نظران علم حقوق پنهان بماند.

در علم اصول برای استصحاب چهار تقسیم عمده ذکر شده است و در مورد اعتبار هر یک از این اقسام بین علمای اختلاف نظر وجود دارد. شیخ انصاری (ره) ضمن بیان ۱۱ نظر و نقد آنها خود نظر نهم را می پذیرد، مبنی بر این که در بین اقسام استصحاب فقط استصحاب در شک در مقتضی معتبر نیست (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ۴/ ۲۱۸-۱۹۷). اما نظر مشهور علمای پس از وی این است که همه اقسام استصحاب معتبر است (خویی، ۱۴۰۸، ۳۰/۳).

اختلاف دیدگاه اصولیان در مبحث اصول عملیه و به ویژه در اصل استصحاب صرفاً جنبه نظری نداشته و باعث ایجاد اختلاف در فتاوا و آراء ایشان در ابواب مختلف فقهی و حقوقی شده است. از جمله می توان به اختلاف فتاوی فقها در بحث خیار غبن در مساله بقاء خیار غبن در صورت پرداخت مابه التفاوت به مغبون اشاره داشت که در صورتی که غابن مابه التفاوت را به مغبون بذل کند، آیا خیار غبن برای مغبون همچنان وجود دارد یا خیر؟ این مورد از مصادیق شک در مقتضی است که شیخ انصاری و عده ای از فقها آن را قبول ندارند و به همین دلیل در مساله مذکور اختلافی میان فقها به چشم می خورد. یکی دیگر از مسائل مطرح شده در بحث خیار عیب است که اختصاص به اختلاف طرفین معامله در حدوث عیب بر مبیع دارد. به این شکل که مشتری می گوید کالا قبل از عقد معیوب بود پس خیار عیب ثابت است، اما بایع بر این نظر است که کالا در زمان وقوع عقد سالم بوده و پس از آن معیوب گردیده، پس خیار عیب وجود ندارد.

موضوع این مقاله بررسی اختلاف نظر اصولیان در باب استصحاب و تاثیر آن بر دو بحث فوق الذکر است.

به طور کلی، تبیین و بررسی علل و اسباب اختلاف در فتاوی فقیهان و آراء حقوقدانان از این جهت حایز اهمیت است که با دستیابی به مبانی مزبور و اصول فکری هر یک از دیدگاه های ارایه شده می توان به نحو مقتضی اختلاف دیدگاهها را برطرف نمود و در موارد و مصادیق نوپیدا و نوظهور با به کار بستن این مبانی به تبیین حکم فقهی و حقوقی مساله پرداخت. همچنین در میان رساله های علمی بسیار اتفاق افتاده است که آراء دو فقیه یا اصولی هم عصر یا غیر هم عصر مورد مقایسه قرار می گیرد ولی امر به همین جا محدود گردیده است و تاکنون گامی در جهت شناسایی ارتباط فتاوی یک فقیه با رای اصولی ایشان و مقایسه فتاوی وی با سایر فقهای دیگر با عنایت به اختلاف رایی که در قواعد اصولی در بین آنها به چشم می خورد اتفاق نیافتاده است.

فلذا این پژوهش بر آن است تا با نگاهی دوباره به تالیفات اصولی علمای شیعه، آراء و دیدگاه های متفاوت آنان را باب خیار غبن و خیار عیب به بحث گذاشته و سپس با مراجعه به آثار گراندقدر فقهی ایشان نمونه هایی از فروعات فقهی را که به عنوان مساله اختلافی شناخته می شوند و اختلاف موجود در آنها نیز متأثر از تفاوت نظری است که در بحث اصولی علماء وجود دارد را شناسایی و استخراج نماید. با عنایت به این مطلب از میان مباحث اصولی مبحث "استصحاب" و تاثیر آن در باب خیار غبن و خیار عیب که کاربرد فراوان داشته و از اهمیت زیادی برخوردار است و تاثیر بسزایی در آراء حقوقی نیز دارد به عنوان محور بحث در این مقاله برگزیده شده است. در این مورد ابتدا به بررسی اجمالی استصحاب، ماهیت آن و اختلاف فقها در آن پرداخته می شود و سپس به تفکیک در باب تاثیر آن در بحث خیار عیب و غبن بحث می شود.

۱- تعریف استصحاب

عموم علمای اصولی، مبحث استصحاب را با تعریف آن شروع نموده اند. معنای لغوی استصحاب عبارت است از چیزی را همراه گرفتن (جوهری، ۱۴۰۷، ۱۶۱/۱-۱۶۲).

اما علمای علم اصول تعاریف مختلفی از این اصطلاح ارائه داده اند. امام خمینی می گوید: «هیچ یک از تعاریف استصحاب خالی از اشکال نیست، بلکه کلام بزرگان علم اصول در این باب خالی از اضطراب، و صدر و ذیل کلام ایشان خالی از مناقضه نیست.» (خمینی، ۱۳۷۵، ۱).

آنچه در کلام قائلان به استصحاب مشهود است، این است که ایشان در این نقطه اختلاف پیدا کرده اند که اعتماد بر آن آیا براساس اماره بودن استصحاب است و یا براساس اصل عملی بودن آن؟ چنان که در شیوه استدلال بر استصحاب نیز اختلاف پیدا کرده اند. برخی از آنان به سیره عقلا و برخی دیگر به روایات استدلال کرده اند (صدر، ۱۴۰۶، ۲/ ۲۴۴) و این امر منجر به شکل گیری اقوال ده گانه در بحث استصحاب گردیده است.

حال آنچه در خصوص تعریف استصحاب حائز اهمیت است، آن است که تعریفی که ارائه می شود، با توجه به مسلک ها و اختلاف نظرهایی که در این بحث وجود دارد، متأثر از راه ها و ادله ای که از طریق آنها استصحاب ثابت می شود، نباشد و در برگزیده اقوال ده گانه ای که در بحث استصحاب مطرح شده، نیز باشد و در واقع تمامی اقوال در صدد نفی یا اثبات یک حقیقت باشند، ولی از نظر امام خمینی (ره) امکان جمع میان تمام احتمالات در تعریف استصحاب وجود ندارد و تعریف آن به چیزی که مورد نقض و ابرام و تمام مسلک ها باشد، ممکن نیست؛ زیرا میان تمام مسلک ها جامعی وجود ندارد (خمینی، ۱۳۷۵، ۴). در ذیل به چند نمونه از تعاریفی که در این خصوص مطرح شده، پرداخته می شود:

شیخ انصاری نیز سدیدترین و مختصرترین تعریف را «بقاء ماکان» بیان داشته و فرموده است: «بقاء ماکان محمول قضیه است و داخل شدن وصف در موضوع، اشعار به علت بودن وصف برای حکم است، لذا علت ابقاء همان وجود پیشین آن است. بنابراین حکمی که به جهت وجود علت و دلیل، ابقاء می شود، از تعریف استصحاب خارج است.» (شیخ انصاری، ۱۴۲۷، ۹/۳).
آخوند خراسانی هم آن را «حکم به بقا حکم یا موضوع صاحب حکمی که در بقا آن شک شده است» (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷، ۱۶۴/۳) تعریف کرده است.

۲- ماهیت استصحاب (اصل یا اماره؟)

دومین بحثی که در خصوص استصحاب مطرح شده، شامل این سوال می شود که آیا استصحاب اصل عملی است یا اماره ظنی؟ عموم متقدمین اصولی، استصحاب را به عنوان دلیل ظنی اجتهادی می شناسند (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ۷۵۸/۲؛ سید مرتضی، ۱۳۴۸، ۸۳۲/۲-۸۲۹؛ علامه حلی، ۱۴۰۴، ۲۵۱-۲۵۰ و...). اما برخلاف ایشان برخی از علما بر این عقیده اند که استصحاب یک اصل عملی است (شیخ انصاری، ۱۴۲۷، ۱۳/۳؛ مظفر، بی تا، ۴۸۹/۴).

عده ای همچون شیخ انصاری علت بروز این اختلاف را، در دلیل اعتبار استصحاب می دانند. چه این که مشهور قدما استصحاب را از طریق حکم عقل و به ملاک ظن لاحق به بقا، حجت دانسته اند که برطبق این مبنا استصحاب از جمله امارات است، به دلیل این که ظن لاحق اماره و طریق به واقع است.

اما مشهور متأخرین بر این عقیده اند که استصحاب از طریق اخبار و روایات، به ملاک تعبد حجت می باشد، که براساس این مبنا، استصحاب از جمله اصول عملیه خواهد بود، به این دلیل که اخبار، استصحاب را از باب تعبد شرعی در حق مکلف حجت می کند و لاغیر (شیخ انصاری، ۱۴۲۷، ۱۳/۳-۱۵).

۳- تاثیر اختلاف دیدگاه فقها در استصحاب بر خیار غبن و عیب

حال که اقوال و نظریات علمای علم اصول در بحث استصحاب دانسته شد، اینک به بررسی تاثیری که تفاوت این دیدگاهها بر فتوای ایشان در باب خیار غبن و عیب داشته است، پرداخته می شود. در واقع در اینجا بحث از آن است که این اختلاف نظر فقها در مساله استصحاب چگونه بر اختلاف رأی ایشان در بحث خیار عیب و خیار غبن اثرگذار است؟

۱-۳- اختلاف فتوا در مساله بقای خیار غبن با بذل مابه التفاوت توسط غابن

اولین نمونه از موارد اختلاف فتوا میان علما مربوط به مساله خیار غبن است. غبن در اصطلاح، عبارت است از فروش کالا و یا خریدن آن، در مقابل ثمنی که با قیمت واقعی کالا تفاوت داشته باشد (شهید ثانی، بی تا، ۴۶۳/۳).

بر طبق نظر مشهور فقها، خیار غبن برای هرکدام از بایع و مشتری ثابت می شود. به شرط این که اولاً فرد مغبون به قیمت واقعی کالا جهل داشته باشد و ثانیاً ضرری که متوجه وی می شود، از نظر عرف قابل مسامحه و چشم پوشی نباشد (شهید ثانی، بی تا، ۴۶۴/۳).

اما یکی از مباحث اختلافی در مورد خيار غبن، مربوط به اين مساله است كه در صورتي كه غابن مابه التفاوت را به مغبون بذل كند، آيا خيار غبن براي مغبون همچنان وجود دارد يا خير؟

با توجه به صورت مساله درمي يابيم كه اين مورد از مصاديق شك در مقتضي است، به اين بيان كه علت به وجود آمدن خيار غبن وجود ضرر براي مغبون بود و براي جلوگیری از ضرر وی این خيار ثابت شد. حال كه غابن مابه التفاوت را پرداخته كرده است ديگر ضرري متوجه مغبون نيست و اين سوال مطرح مي شود كه آيا در اين حالت خيار غبن همچنان اقتضاي بقا دارد يا خير؟

فخرالمحققين از جمله كساني است كه در اين مساله خيار را براي مغبون باقي دانسته و بذل مابه التفاوت را هبه مستقل مي دانند. ايشان بيان مي دارد كه اختلاف موجود نشأت گرفته از آن است كه عده اي بر اين نظرند سقوط خيار زماني است كه سبب ايجاد آن (يعني ضرري بودن معامله) منتفی گردد و منظور از ضرري بودن، فوت شدن جزئی از قيمۀ المثل کالا است، كه در معامله حاصل شده است و با پرداخت مابه التفاوت توسط غابن، اين سبب منتفی است. برخي ديگر معتقدند پرداخت مابه التفاوت خارج از عقد، هبه جديد محسوب مي شود، كه قبول آن بر طرف مقابل واجب نيست و موجب لزوم عقد نمي شود. و عوض از مبيع هم محسوب نشده و داخل در ثمن معامله نمي گردد. پس قول صحيح تر نزد من عدم انتفاء خيار غبن (استصحاب بقای خيار) به سبب پرداخت مابه التفاوت توسط غابن است (فخرالمحققين، ۱۳۸۷، ۱/ ۴۸۵).

همين طور مرحوم علامه حلي در اين باب مي فرمايد: «اگر غابن مابه التفاوت را به مغبون پرداخت كند، خياري براي مغبون نيست (بنا بر اشكال موجود در آن). منشا اختلاف موجود آن است كه عده اي معتقدند سقوط خيار از جهت ضرري كه متوجه مغبون شده بود (ثابت شد و) بخاطر از بين رفتن مقتضي آن، از بين رفت. از طرفي برخي ديگر بر اين نظرند زماني كه خيار ثبات شود، جز با دليل از بين نمي رود و با از بين رفتن ضرر، انتفاء خيار نيز ثابت نيست. مويد اين مطلب، آن است كه پرداخت مابه التفاوت، معاوضه اي را كه مشتمل بر غبن بوده، از اين شمول خارج نمي سازد، چون پرداخت مابه التفاوت، هبه مستقلي است، به نحوي كه اگر غابن، به اقتضاي مستحق بودن مغبون، مابه التفاوت را به وي پرداخت كند، گرفتن آن مابه التفاوت بر مغبون حلال نيست، چرا كه مستحق آن نمي باشد و شكي نيست كه قبول هبه غابن، مسقط خيار مغبون نمي باشد. پس اگر غابن مابه التفاوت را در مقابل فسخ نشدن معامله پرداخت كند، عدم فسخ آن منوط به تراضي طرفين است و قول صحيح نيز همين مي باشد» (محقق كركي، ۱۴۱۴، ۴/ ۲۹۷-۲۹۵).

ولي برخي ديگر از فقها و از جمله شيخ انصاري با عنايت به اين كه استصحاب را در مورد شك در مقتضي حجت نمي دانند، استدلال ايشان را مورد مناقشه قرار داده اند و چنين استدلال مي كنند كه از اينجا اشكال در كيفيت استدلال كتاب ايضاح و جامع، جهت اثبات عدم سقوط خيار غبن براستصحاب و اين كه بذل تفاوت، معامله را از غبنيت خارج نمي كند، آشكار مي گردد... اما اشكال مربوط به استصحاب اين است كه، محل نزاع شك در دفع كردن خيار به سبب بذل است نه رفع خيار به سبب آن، چه اين كه احتمال مي رود كه ثبوت خيار غبن براي فردي باشد كه از پرداخت مابه التفاوت امتناع مي كند، نه كسي كه مابه التفاوت را مي پردازد (شيخ انصاري، ۱۴۲۰، ۵/ ۱۶۴-۱۶۳).

تحليل و بررسي

بنابراين به نظر مي رسد بسته به اينكه هر فقيه در بحث استصحاب قائل بر چه قولي باشد، در مساله بقا يا عدم بقای خيار غبن در فرض تأديه مابه التفاوت مبلغ پرداختي در عقد و قيمه المثل مال مورد معامله از سوي غابن به مغبون، قاعداً فتوای متفاوتی دارد. با اين توضيح كه: اگر مطلقاً قائل بر جواز مطلق استصحاب باشد و استصحاب را هم در شك در مقتضي و هم در شك در رافع حجت بداند در اين بحث هم بايد قائل بر بقای خيار غبن باشد؛ زيرا همان طور كه بيان شد، اين مورد مي تواند مصداقي از شك در مقتضي (مقتضي و سبب وجود خيار غبن) باشد. چون يقين وجود دارد كه ابتدائاً به دليل غبن موجود در حين عقد، خيار غبن ايجاد شده است و بعد از آنجا كه مبلغ مابه التفاوت به مغبون تأديه شده شك در مقتضي بقای خيار مذکور ايجاد مي شود كه تبعاً اگر معتقد بر جريان اصل استصحاب در زمان شك در مقتضي باشيم بايد در اينجا نيز حكم بر بقای خيار غبن صادر كنيم و اما اگر به مانند امثال مرحوم شيخ انصاري جريان استصحاب را در شك در مقتضي منتفی و ناجايز بدانيم ديگر نمي توان در اين مساله به استصحاب عمل كرد و در واقع ديگر خيار غبن در اين مورد باقي نمي ماند؛ چون مقتضي وجود آن ابقاء نمي شود و لذا ديگر بقای اين خيار منتفی و غيرممکن است.

۲-۳- اختلاف فتوا در مساله نزاع متبايعين در زمان حدوث عيب

یکی از مسائل مطرح شده در بحث خيار عيب اختصاص به اختلاف طرفین معامله در حدوث عيب بر مبيع دارد. صورت مساله چنین است که میان متعاملین نسبت به زمانی که کالا معيوب گردیده، اختلاف است به این شکل که مشتری می گوید کالا قبل از عقد معيوب بود پس خيار عيب ثابت است، اما بايع بر این نظر است که کالا در زمان وقوع عقد سالم بوده و پس از آن معيوب گردیده است، پس خيار عيب وجود ندارد.

در این مورد برخی فقها بر این عقیده هستند که به دليل اصل، قول بايع پذيرفته است و حکم می شود به عدم معيوب بودن کالا در زمان معامله و در نتیجه خيار عيب ثابت نیست. روشن است که مقصود از اصل در اینجا همان اصل استصحاب است. از جمله مرحوم شيخ انصاری در این باره می نویسد:

«اگر متبايعين اختلاف کنند در این که عيب در ضمان بايع (يعنی قبل از معامله) حادث شده است يا پس از آن، بدین شکل که عيب بعد از قبض حادث شده و خيار منقضي باشد، قول منکر تقدم حدوث عيب، به دليل اصل مقدم است.» (شيخ انصاری، ۱۴۲۰، ۵/۳۴۰-۳۳۹) در این مورد گفته شده است:

«مراد از این اصل، اصل عدم ضمان بايع نسبت به وجود عيب و عدم خيار برای مشتری است، ومقصود از آن مجرد اصل عدم تقدم عيب، و اصل تاخير حدوث عيب نمی باشد، زیرا این اصل - علاوه بر این که معارض به مثل یا اصل عدم عقد و عدم قبض کالا قبل از عيب واصل تاخر عقد و قبض پس از عيب است - اصل مثبت است که حتی اگر علم به تاريخ عقد و جهل به تاريخ حدوث عيب وجود داشته باشد، ثابت نمی کند عقد بر کالای صحیح، واقع شده است، همان طور که اصل عدم عقد تا زمان حادث شدن عيب، وقوع عقد بر کالای معيوب را ثابت نمی کند.» (لاری، ۱۴۱۸، ۲/۳۹۲-۳۹۳)

اما امثال ابن جنید در این مساله، فتوای متفاوتی دارند و چنین بیان می دارند که اگر بايع ادعا کند که این عيب نزد مشتری حادث شده است، مشتری قسم یاد می کند. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۵/۱۷۲)

در پاورقی کتاب مکاسب شيخ انصاری، در تعلیل فتوای ابن جنید آمده است:

و شاید این فتوای ابن جنید به دليل اصل عدم تسليم کالا بر وجه مقصود و اصل عدم استحقاق بايع نسبت به کل ثمن معامله و اصل عدم لزوم عقد باشد. نظیر موردی که بايع تغییر عین نزد مشتری را ادعا کند و مشتری منکر آن باشد (شيخ انصاری، ۱۴۲۰، ۵/۳۴۰).

آخوند خراسانی نیز در حاشیه خود بر مکاسب در این مورد بیان می دارد که اشکالاتی در این اصول است که عبارتند از: ۱- عدم ترتب خيار بر عدم تسليم نزد شرع ۲- استحقاق تمام ثمن به مجرد وقوع عقد، ولو این که عقد بر کالای معيوب باشد، مگر این که گفته شود که قسمتی از ثمن در قبال وصف صحت کالا باشد، ۳- حادث شدن عقد چه به صورت لزوم یا غیر لزوم، دارای حالت سابقه ای نیست که استصحاب شود، بلکه نتیجه استصحاب بقا ملکیت ثمن برای بايع بعد از فسخ، لزوم عقد است، پس شاید عدم ملکیت ثمن برای بايع، به دليل اصل عدم عقد تا زمان حدوث عيب باشد و این که این اصل، وقوع عقد بر کالای معيوب را ثابت می کند، که بر مبنای اعتبار اصل مثبت نزد ابن جنید است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ۲۲۷).

تحليل و بررسی

به نظر می رسد که فقها در این مساله تردیدی ندارند و بیان داشته اند: اصلی که در اینجا جاری است اصل بر عدم است. اما اختلاف ایشان در این مساله آن است که اساساً اصل عدم دقیقاً نسبت به چه چیزی اجرا می شود؟ دسته اول فقها بیان داشته اند که اصل عدم نسبت به عدم ضمان بايع نسبت به وجود عيب و عدم خيار برای مشتری است و لذا دیگر نباید خيار عيب ایجاد شود. درواقع ایشان بیان داشته اند که: جهت اینکه اصل تاخر حادث را نمی توان در این خصوص جاری کرد، مثبت بودن است و اینکه نمی توان با استفاده از اصل مثبت، وقوع عقد را بر کالای صحیح ثابت کرد، زیرا وقتی که استصحاب عدم حدوث عيب در زمان عقد جاری شود، اثر عقلی آن این است که پس معایب کالای سالم انجام شده و اثر شرعی که بر این اثر عقلی بار می شود آن است که خيار عيب ثابت نمی شود.

در نقطه مقابل اما فقهای دیگر که بر ثبوت خيار عيب برای مشتری فتوا داده اند این اصل عدم را نسبت به عدم تسليم کالا بر وجه مقصود و اصل عدم استحقاق بايع نسبت به کل ثمن معامله و اصل عدم لزوم عقد می دانند و لذا نتیجه می گیرند که در بحث مانحن فیه باید پس از اجرای اصل عدم، حکم بر ایجاد خيار عيب نمود.

بنابراین همان طور که ملاحظه می شود، در اینجا نیز باز سبب اختلاف فقها در فتوا همین اختلاف نظر ایشان در بحث از استصحاب است، هر چند که اختلاف در استصحاب در اینجا جزئی است و در واقع ایشان در جریان اصل استصحاب تردیدی ندارند و اما موضوع این استصحاب مورد شک و تردید و البته اختلاف ایشان است. با این حال همین مقدار نیز موجب اختلاف فتوای ایشان شده است.

همچنین در این مورد بحث دیگری به ویژه در علم حقوق نیز مطرح شده است که مشابه بحث فوق است و آن از این قرار است که: استصحاب در شک در مقتضی در موردی است که تردید در بقای مستصحب ناشی از تردید در استعداد بقای آن در زمان لاحق باشد. در زمینه اعتبار این نوع استصحاب اختلاف نظر وجود دارد و این اختلاف نظر اصولی در حقوق مدنی نیز تاثیر گذارده است و کاربرد هر دو مبنا در حقوق مدنی به چشم می خورد.

اختلاف نظر وجود دارد در اینکه در صورت تحقق خیار عیب در معامله و زوال عیب قبل از اعمال خیار، آیا می توان خیار عیب را باقی دانست؟ قانون مدنی در این زمینه حکم عامی ندارد ولی بعضی از حقوقدانان در اینجا به دلیل استصحاب، حق خیار را باقی می دانند (امامی، ۱۳۷۲، ۵۰۹/۱) و در مقابل بعضی این استصحاب را به دلیل شک در مقتضی صحیح نمی دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ۲۹۶/۵).

همان طور که ملاحظه می شود برگشت بحث در اینجا نیز باز به این نکته است که آیا استصحاب در شک در مقتضی نیز جریان دارد و حجت است و یا خیر و حجیتی ندارد و اجرای آن جایز نیست؟

۳-۳- اختلاف فتوا در مساله فوریت خیار غبن

پیش تر از موارد اختلاف فتوا در بحث اقوال استصحاب، توضیحاتی در خصوص خیار غبن ارائه شد.

اما بحث دیگری که در خصوص این خیار بین علما اختلافی است، بحث فوریت یا عدم فوریت آن است، ریشه این اختلاف به بحثی در خصوص آیه شریفه «وفوا بالعقود» («به قرار دادها وفا کنید» مائده، ۱) باز می گردد. وجوب وفا به کلیه عقود و معاملات، حکم عامی است که از طرف شارع و از طریق این آیه صادر شده است. ولی در کنار آن، ادله خیار غبن، بعضی از این معاملات را از عموم آیه خارج می کند و آیه را تخصیص می زند. به هر حال پس از گذشت اولین زمانی که مغبون از غبن اطلاع می یابد می تواند از حق خود در فسخ معامله استفاده کند.

ولی حکم خیار در خصوص زمانهای بعدی، بر مبنای اختلاف رأی که در بحث استصحاب حکم مخصص وجود دارد، متفاوت می شود. در واقع بحث از این است که آیا اجرای خیار عیب فوریت دارد یا مترأخی است و در صورت به تأخیر انداختن ساقط نمی شود؟

در واقع بحث در اینجا نسبت به این است که هرگاه حکم عامی بیان شده باشد و سپس خاصی آن را در یک زمان تخصیص بزند آیا پس از گذشت زمان اول که قطعاً موضوع حکم مخصص وجود دارد، استصحاب بقای حکم خاص را می توان نمود یا می بایست در سایر زمانها به عموم عام تمسک نمود؟ به عبارت دیگر آیا می توان به واسطه استصحاب حکم خاص، عموم عام را تخصیص داد ؟

در علم اصول به این سوال چنین پاسخ داده اند که اگر عموم عام، استغراقی زمانی باشد نمی توان استصحاب حکم خاص را نمود، زیرا به واسطه خاص تنها یک فرد از عموم که در زمان اول واقع شده بود، خارج گردیده است و استصحاب حکم خاص لازمه اش تخصیص زاید است و صحیح نیست. اما اگر عموم عام، مجموعی باشد یعنی عام بیانگر حکمی مستمر باشد و به تعداد زمانهای مختلف حکم وجود نداشته باشد، می توان استصحاب حکم خاصی نمود، چرا که با ورود خاص، حکم عام منقطع می شود و زمانهای پس از ورود خاص را شامل نخواهد بود و در نتیجه استصحاب حکم خاص موجب تخصیص زیاد نمی گردد. و با توجه به ملاکی که شیخ انصاری به عام استغراقی ارائه میدهد و ضمیمه کردن این ملاک به اظهارات فوق، این نتیجه حاصل می شود که از نظر شیخ، محل نزاع از مصادیق بازگشت به حکم اوفوا بالعقود و عدم اجرای استصحاب حکم مخصص در زمان دوم، می باشد. (انصاری، مرتضی، ۱۴۲۰، ۲۱۲/۵)

در این مورد برخی از فقها من جمله شیخ انصاری در مکاسب و محقق کرکی در جامع المقاصد، حکم به فوریت خیار غبن داده و معتقد هستند که استصحاب بقای حکم مخصص (خیار) را نمی توان جاری نمود، پس در صورتی که دارنده خیار، فوراً از حق خود در فسخ معامله استفاده نکند، خیار وی از بین خواهد رفت و دوباره معامله وی مشمول حکم عام لزوم معاملات خواهد شد. ایشان در این خصوص می فرماید:

«با وجود غبن فاحش در معامله، بنا بر نظری شخص مغبون خیار فوری برای فسخ معامله را دارد، به دلیل اینکه فسخ معامله مخالف با لزوم بیع می باشد که باید در مخالفت با اصل بر مقدار ضرورت اکتفا کرد، که فور باشد ولی استصحاب، اقتضای عدم فور را دارد، ولی فور بهتر است به جهت این که عمومیت در افراد عقود، تابع تمام زمانهاست والا در غیر این صورت نفعی در عمومیت عقود نخواهد بود.» (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۳۸/۴)

اما در همین مساله، از سوی امثال شهید ثانی فتوا بر تراخی خیار غبن دیده می شود. ایشان بر این عقیده اند که نسبت به زمانهای بعدی جای استصحاب حکم خاص است و نه تمسک به عموم عام، پس حکم خیار غبن همچنان تداوم می یابد. عبارت ایشان به شرح ذیل می باشد:

«پس اگر در معامله، غبن و ضرر حاصل شد، مشتری مخیر است بین فسخ معامله و امضا و رضایت بر معامله... و دلیل بر تراخی خیار غبن، اجماع علما بر ثبوت اصل خیار است، پس وجود خیار را استصحاب می کنیم، تا زمانی که به زوال حاصل شود. مصنف این قول را پذیرفته است و این نظر خوبی است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۹۰/۳)

اما فتوای شیخ انصاری در این خصوص، بر فوریت خیار غبن تعلق گرفته است ایشان پس از بررسی اقوال دیگر و بیان اشکال و جوابهایی در خصوص آنها، در پایان می گوید:

«پس از بیان ضعف ها و اشکالاتی که بر کلام جماعتی از علما وارد کردیم، مشخص می شود که : قول قوی تر فوری بودن خیار غبن می باشد، به دلیل این که وقتی تمسک به عموم زمانی در زمان دوم امکان نداشته باشد- به خاطر این که قبلاً مشخص شد که مرجع تمسک به عام زمانی در این مقام بسته به استمرار داشتن حکم در افراد است و زمانی که استمرار حکم در افراد قطع شده است، پس دیگر دلیلی برای برگشت به عام زمانی نیست کما این که این مساله در رابطه با تمام احکام مستمره ای که قطع شدن حکم بر آن عارض شده، تمسک به عمومیت آن جایز نیست- و وقتی که استصحاب خیار غبن نیز جاری نشود به خاطر این که قبلاً معین شد که در محل نزاع موضوع محرز نیست چون احتمال دارد که موضوع حکم خیار غبن نزد شارع برای کسی باشد که تمکن از جبران آن ضرر برای او وجود نداشته باشد؛ پس دیگر این حکم خیار غبن شامل کسی که تمکن از جبران آن ضرر داشته باشد نمی شود، کما این که این مطلب از حدیث نفی ضرر نیز ظاهر می باشد (پس وقتی تمسک به عام زمانی و استصحاب خیار غبن جاری نباشد) باید به اصل فساد و بطلان فسخ مغبون و عدم اثر داشتن فسخ و باقی ماندن آثار عقد بیع حکم کرد، پس لزوم عقد بیع دارای اشکال نمی باشد، چون در استصحاب لزوم عقد بیع، شک در وجود رافع است پس موضوع جهت اجرای استصحاب محرز و ثابت می باشد همانطور که در زمان خروج مذی و شک در رافعیته طهارت، استصحاب طهارت جاری می شود.» (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ۲۱۳/۵-۲۱۲)

تحلیل و بررسی

در این مورد نیز به نظر می رسد باز هم اختلاف فتوای فقها در این بحث، ناشی از اختلاف ایشان در محدوده و دامنه جریان اصل استصحاب است و اینکه در صورت تعارض ابتدایی استصحاب با اصولی همچون اصله اللزوم در برخی مصادیق کدام یک را باید مقدم کرد و بدان عمل نمود. در این مساله نیز از طرفی در صورتی که اعمال خیار غبن به تأخیر بیفتد، شک می شود در لزوم به وفای به عقد و یا عدم آن که در اینجا اصلی عام و کلی به نام اصله اللزوم وجود دارد که حکم می کند بر لزوم وفای به عقد و در نتیجه عدم ثبوت و یا بقای خیار غبن و از سوی دیگر اصل استصحاب وجود دارد که حکم می کند بر بقای خیار غبن.

حال بسته به اینکه موضع هر فقیه در مساله تعارض بین این دو اصل چه باشد، فتوای وی در مساله فور یا تراخی خیار غبن متفاوت خواهد بود. آن کس که اصله اللزوم را مقدم بداند، در اینجا حکم بر سقوط خیار غبن می کند و اصل لزوم را حاکم می داند و باید به عموم آن عمل کند. اما آن کس که از باب تخصیص، اصل استصحاب را در مساله مقدم بدارد، تبعاً حکم بر بقای خیار غبن می دهد و در واقع بقای خیار غبن را استصحاب می کند. از جمله مثلاً شیخ انصاری در زمره فقهای قائل بر قول اول (سقوط خیار غبن در صورت به تأخیر انداختن اعمال آن و در نتیجه فوری بودن آن) است. همان طور که بیان شد، با توجه به ملاکی که شیخ در تمسک به عام استغراقی ارائه می دهد و ضمیمه کردن این ملاک به اظهارات وی در مساله خیار غبن، این نتیجه حاصل می شود که از نظر شیخ، محل نزاع از مصادیق بازگشت به حکم عام اوفوا بالعقود و عدم اجرای استصحاب حکم مخصص در زمان دوم، می باشد که خود در پایان نتیجه می گیرد نباید حکم مخصص (بقای خیار غبن) را از باب استصحاب ابقاء نمود.

این مبحث اصولی با مباحث مختلفی از حقوق مدنی نیز مرتبط می شود که در اینجا به عنوان نمونه ارتباط این بحث با خيارات و بالاخص خيار غبن مطرح می گردد.

ماده ۲۱۹ قانون مدنی بیانگر اصل لزوم در قراردادهاست و البته در این مورد اختلاف نظرانی نیز میان حقوقدانان دیده می شود. به هر حال مطابق این ماده: «عقودی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم مقام آنها لازم الاتباع است؛ مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود.» یکی از مبانی این ماده، آیه شریفه «وفوا بالعقود» می باشد. در مورد نوع عموم آیه اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی معتقدند که عموم آن، افرادی ازمانی است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۱، ۱۷۴/۵) و بعضی عموم آن را عموم مجموعی می دانند (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ۳۳۲/۵).

از طرفی قانون مدنی، در مورد عقود لازم امکان فسخ را به موجب یک سری خيارات در نظر گرفته است حال هر گاه در بقای حکم خيار تردید شود و بین اصل لزوم قراردادها با استصحاب حکم خيار تعارض حاصل شود چه باید کرد؟ آیا می توان حکم مخصص را استصحاب نمود یا اینکه می بایست به عموم عام تمسک کرد؟

قانون مدنی به فوری بودن بعضی از خيارات تصریح نموده است: مثلا ماده ۴۲۰ بیانگر فوری بودن خيار غبن است این ماده و مواد مشابه آن می تواند مبتنی بر این بحث اصولی باشد که در صورت ازمانی بودن عموم آیه شریفه همه معاملات لازم الوفا می باشند و ادله خيار بعضی از این معاملات را از عموم آیه شریفه خارج می کند و آیه را تخصیص می زند، لذا پس از گذشت زمان اول استصحاب بقای حکم مخصص را نمی توان نمود و در صورتی که دارنده خيار، بالفور از حق خود در فسخ معامله استفاده نکند، خيار وی از بین خواهد رفت و دوباره معامله وی مشمول قاعده لزوم قراردادها خواهد بود.

اما اگر آیه شریفه را حمل به عموم استمراری و مجموعی کنیم، تخصیص آیه با ادله خيار موجب انقطاع لزوم قرارداد خواهد شد و بعد از گذشت زمان اول استصحاب خيار و به عبارتی حکم مخصص مجرا دارد.

البته فوریت یا عدم فوریت خيارات ممکن است با دلایلی غیر از دلایل مذکور قابل تحلیل باشد، چنانکه شهید ثانی قایل به عدم فوریت خيار غبن است؛ زیرا آیه شریفه را مطلق و لذا استصحاب خيار غبن را جاری می داند (شهید ثانی، بی تا، ۲۰۴/۳).

در هر صورت قانونگذار در خيارات استصحاب بقای خيار را پس از گذشتن فور جاری نمی داند.

نظیر این بحث را می توان در ارتباط با ماده ۳۹۸ ق م نیز مطرح نمود. براساس این ماده «اگر مبیع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد». مبنای این خيار روایاتی است که اصله اللزوم را تخصیص می زند. اما اختلاف نظر در مورد مبدا این خيار است که بعضی ثبوت خيار را از حین عقد می دانند (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ۱۴۳/۴) و بعضی از زمان تفرق یا قبض، خيار را ثابت می دانند. حال اگر زمان تفرق یا قبض مدتی پس از عقد باشد، پس از سه روز از گذشتن عقد، تردید وجود دارد که آیا منظور از روایت، ثبوت خيار از حین عقد بوده است یا خیر؟

بنابراین آیا خيار هنوز باقی است یا زمان آن پایان یافته است؟

قانون مدنی مبدا خيار را از هنگام عقد دانسته است و در تحلیل این نظر می توان گفت در صورتی ازمانی بودن عموم آیه شریفه «وفوا بالعقود» روایات مزبور لزوم معامله حیوان را به مدت سه روز از حین عقد تخصیص می زنند و بعد از این مدت، معامله مجددا مشمول قاعده لزوم قراردادها می گردد و نمی توان در مقابل استصحاب حکم مخصص بعد از این سه روز را از عموم عام دست برداشت.

۴- موضع فقهای اهل سنت نسبت به استصحاب و تاثیر آن در خيار عیب و غبن

موضع فقهای اهل سنت در رابطه با استصحاب موضع مشخصی نیست به طوری که اگر بخواهیم به طور دقیق به بیان این مساله بپردازیم باید گفت از نظر عده ای استصحاب به طور مطلق حجت است. این رای اکثریت مالکیه، شافعیه، حنبله، ظاهریه و امامیه است. (الزرکشی، ۱۷/۶)

از نظر عده ای دیگر استصحاب به هیچ وجه حجت نیست. این دادگاه متکلمان و بیشتر حنفیه است. (الشوکانی، ۶۲۰)

در نهایت دسته سوم این گونه بیان داشته اند که استصحاب نسبت به دفع حجت است اما نسبت به رفع حجت نیست. به عبارت دیگر، حال ثابت به وسیله استصحاب برای دفع مخالف آن حجت است تا آنگاه که دلیلی بر خلافش برسد اما این استصحاب برای اثبات ادعایی که دلیلی بر ثبوت آن نرسیده حجت نیست. این رای متاخرین حنفیه است. (السبکی، ۱۴۲/۳) به عنوان مثال شخص مفقود در هنگام غیبت زنده

بودنش ثابت شده و اصل هم بقای آنچه بوده است تا آنگاه که دلیلی بر خلاف آن برسد. بنابراین اصل بقای زندگی شخص مفقود است تا اینکه دلیلی بر ثبوت مرگش برسد. در این مساله اگر پیش از رسیدن دلیل درباره مرگ شخص مفقود، ورثه خواهان تقسیم اموال مفقود شوند این خواسته آنان به حکم اینکه حیات او به وسیله استصحاب ثابت است دفع می گردد اما اگر کسی بمیرد و در میان وارثان مفقود می باشد اگر قیّم مفقود به استناد استصحاب زندگی او خواهان سهم وی از ارث شود این خواسته وی پذیرفته نمی شود و سهمی به مفقود داده نمی شود گرچه باید سهم او را به عنوان امانت نگه داشت تا زمانی که وضعیت او روشن شود. (السبکی، ۱۴۲/۳) نسبت به اعمال استصحاب به خیار غبن و عیب نیز این گونه می توان استدلال کرد که این فقها جهت استصحاب در این رابطه از اصول کلی حاکم بر استصحاب استفاده می کنند زیرا همان طور که مشخص شد، آن عده که استصحاب را پذیرفته اند از همان مبانی استفاده کرده اند که میان فقهای اهل تشیع نیز وجود دارد هر چند نسبت به اظهار نظر در رابطه با بقای استصحاب خیار غبن و عیب حکم مصرحی بیان نداشته اند با این حال با این در رابطه با پذیرش استصحاب می توان این گونه برداشت کرد که پذیرش یک اصل نوعی پذیرش لوازم و متفرعات آن اصل را نیز در بر می گیرد. باید گفت فقها در پی اختلاف نظر در حجیت استصحاب در پاره ای از مسائل فقهی اختلاف کرده اند که مساله زیر یکی از این موارد است. اگر دو شخص مدعی ملکیت چیزی شوند که در دست سومی است و هر کدام از آن دو اقامه بینه کند تکلیف آن شی چه می شود. به عنوان مثال اگر خانه ای در دست شخصی باشد و دو نفر مدعی ملکیت آن خانه شوند و هر کدام برای اثبات ادعای خود اقامه دلیل نماید و صاحب ید ادعای آنان را انکار کند و مدعی ملکیت آن خانه گردد سرانجام آن خانه چه می شود؟ فقها در این باره دو رای دارند:

رای اول: اگر دو بینه متعارض باشند هر دو باطل می گردند و در اینجا دو بینه متعارض هستند و بنابراین هر دو ساقط و باطل می باشند و گویی که در این مساله آن دو مدعی بینه ای ندارند و بر اساس عمل به استصحاب ملکیت خانه از آن صاحب ید است. (الزنجانی، ۸۱) این رای امام شافعی، امام احمد و امام مالک است.

رای دوم: اما ابوحنیفه معتقد است که به هر دو بینه باید عمل کرد و خانه را از صاحب ید پس گرفت و میان آن دو مدعی به طور مساوی تقسیم کرد. حنفیه در تایید رای خود گفته اند که در اینجا هر دو بینه درست هستند و بنابراین عمل به هر دو تا جایی که امکان دارد واجب است و به دلیل آنکه مورد نزاع قابلیت نصف شدن دارد آن را میان آن دو باید نصف کرد زیرا آنان در سبب استحقاق مساوی و برابر می باشند. (الکاسانی، ۲۳۶/۶)

در این خلاف فقهی جمهور در تایید رای خود به استصحاب ید استناد و عمل کردند و خانه را از آن صاحب ید دانسته اند اما در مقابل، حنفیه به استصحاب عمل نکرده و خانه را میان آن دو مدعی تقسیم کرده اند.

نتیجه گیری

در این مقاله بحث از این بود که اختلاف اصولیان در باب مساله استصحاب چگونه می تواند موجب اختلاف فتوای ایشان در مسائل فقهی گردد؛ که البته تمرکز بر دو خيار عیب و غبن بود و سه مصداق بسیار بارز و مهم از اختلاف نظر فقها در این دو خيار بیان شد که ناشی از اختلاف اصولی بود. در واقع در این سه مصداق، سبب اختلاف فقها در مساله همین اختلاف نظر ایشان در باب استصحاب بود. نتیجه کلی در این سه مصداق بدین قرار است:

۱. در مساله بقا یا عدم بقای خيار غبن در فرض تأدیه مابه‌التفاوت مبلغ پرداختی در عقد و قیمة المثل مال مورد معامله از سوی غابن به مغبون میان فقها اختلاف فتوا وجود دارد و بسته به اینکه هر فقیه در بحث استصحاب قائل بر چه قولی باشد قاعداً فتوای متفاوتی دارد. اگر مطلقاً قائل بر جواز مطلق استصحاب داشته باشد و استصحاب را هم در شک در مقتضی و هم در شک در رافع حجت بداند لاجرم در بحث مانحن‌فیه هم باید قائل بر بقای خيار غبن باشد اما اگر استصحاب را در شک در مقتضی ناجایز بداند نمی توان در این مساله به استصحاب عمل کرد و خيار غبن باقی نمی ماند.

۲. در بحث اختلاف نظر طرفین عقد نسبت به زمان حدوث عیب در مال مورد عقد میان فقها تردیدی نیست که در اینجا اصل عدم جاری است. اما اختلاف ایشان در آن است که اصل عدم دقیقاً نسبت به چه اجرا می شود؟ برخی بیان داشته اند اصل عدم نسبت به عدم ضمان بایع نسبت به وجود عیب و عدم خيار برای مشتری است و لذا دیگر نباید خيار عیب ایجاد شود. اما فقهای دیگر بر ثبوت خيار عیب برای مشتری فتوا داده اند و این اصل عدم را نسبت به عدم تسلیم کالا بر وجه مقصود و اصل عدم استحقاق بایع نسبت به کل ثمن معامله و اصل عدم لزوم عقد می دانند و لذا نتیجه می گیرند که باید پس از اجرای اصل عدم، حکم بر ایجاد خيار عیب نمود. در اینجا نیز باز سبب اختلاف فقها اختلاف نظر ایشان در استصحاب است.

۳. در مساله فور یا تراخی خيار غبن نیز اختلاف فتوای فقها ناشی از اختلاف ایشان در دامنه جریان اصل استصحاب است و اینکه در صورت تعارض ابتدایی استصحاب با اصولی همچون اصالة اللزوم در برخی مصادیق کدام یک را باید مقدم کرد و بدان عمل نمود. در این مساله نیز از طرفی در صورتی که اعمال خيار غبن به تأخیر بیفتد، شک می شود در لزوم به وفای به عقد و یا عدم آن که در اینجا اصلی عام و کلی به نام اصالة اللزوم وجود دارد که حکم می کند بر لزوم وفای به عقد و در نتیجه عدم ثبوت و یا بقای خيار غبن و از سوی دیگر اصل استصحاب وجود دارد که حکم می کند بر بقای خيار غبن. حال بسته به نظر فقها در باب این تعارض، فتوای ایشان در مساله متفاوت خواهد بود.

منابع و مآخذ

- ۱- امامی، سید حسن. (۱۳۷۲ش). **حقوق مدنی**. چاپ سوم. چاپخانه اسلامی.
- ۲- انصاری، مرتضی. (۱۴۲۰ق). **کتاب المکاسب**. چاپ اول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- ۳- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۶ق). **حاشیه کتاب المکاسب**. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- ۴- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۲۷ق). **کفایه الاصول**. قم: موسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم.
- ۵- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ق). **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه**. تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم. قاهره: دارالعلم للملایین.
- ۶- حلی (علامه حلی)، جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف. (۱۴۰۴ق). **مبادئ الوصول الى علم الاصول**. تعلیق و تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال. چاپ اول. قم: مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۷- حلی (علامه حلی)، جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف. (۱۴۱۴ق). **تذکره الفقهاء**. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت لإحياء التراث.
- ۸- خمینی، روح الله. (۱۳۷۵ش). **الاستصحاب**. چاپ اول. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۹- شیخ انصاری، مرتضی. (۱۴۲۷ق). **فرائد الاصول**. چاپ هفتم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- ۱۰- شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۷ق). **العهده فی اصول الفقه**. تحقیق محمدرضا انصاری قمی. چاپ اول. قم: انتشارات ستاره، ۱۴۱۷.
- ۱۱- صدر، سید محمدباقر. (۱۴۰۶ق). **دروس فی علم الاصول**. چاپ دوم. بیروت: دارالکتاب البنانی.
- ۱۲- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی بن احمد. (۱۴۱۳ق). **مسالك الافهام**. قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
- ۱۳- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی بن احمد. (بی تا). **الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه**. تصحیح و تحقیق سید محمد کلانتر. چاپ اول. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۱۴- الزرکشی، بدرالدین محمد بن بهادر، البحر المحیط، عبدالستار ابوغده، دارالصفوه، الكويت، الطبعة الثانية، ج ۶، ۱۴۱۳.
- ۱۵- الزنجانی، شهاب الدین محمود بن احمد، تخریج الفروع علی الاصول، محمد ادیب صالح، مطبعة جامعه دمشق، ۱۳۸۲.
- ۱۶- السبکی، علی بن عبدالکافی، الابهاج فی شرح المنهاج، دارالکتب العلمیه، بیروت، الطبعة الاولى، ج ۳، ۱۴۲۴.
- ۱۷- الشوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰.
- ۱۸- الکاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع، المکتبه الحبیبه، پاکستان، الطبعة الاولى، ج ۶، ۱۴۰۹.
- ۱۹- فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷ق). **ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**. قم: موسسه اسماعیلیان.
- ۲۰- قرآن کریم.
- ۲۱- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۱ش). **قواعد عمومی قراردادها**. چاپ سوم. انتشارات به نشر.
- ۲۲- لاری، عبدالحسین. (۱۴۱۸ق). **التعلیقہ علی المکاسب**. قم: موسسه المعارف الاسلامیه.
- ۲۳- محقق کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). **جامع المقاصد**. قم: آل البيت.
- ۲۴- مظفر، محمدرضا. (بی تا). **الحاشیه علی البیع و الخیارات**. بی جا، بی نا.
- ۲۵- موسوی (سید مرتضی)، ابوالقاسم علی بن حسین. (۱۳۴۸ش). **الذریعه فی اصول الشریعه**. تصحیح و تعلیق ابوالقاسم گرجی. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۸ش.